

## موضوع: ماهیت شناسی حکمت و ملاکات احکام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اللهم صل على محمد و آل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم  
خدای بزرگ را شاکرم که توفیقی داده که در کنار مضجع شریف عالم آل محمد و در این مدرسه محترم و خوشنام و جمع  
شما عزیزان - انشاءالله همه از یاوران و سربازان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشم.

بحث از ماهیت و تاریخچه گفتگو از ملاکات احکام و رابطه ملاکات با حسن و قبح عقلی با امور تکوینی و امور اخروی  
و بالاخره بحث مهم و نفس گیر نسبت اعتبار با ملاکات عقلی است

دوستان محترمی که این موضوع را انتخاب کردند باید من از آنها تشکر کنم که موضوع دقیقی را انتخاب کردند.  
راجع به تاریخچه ملاکات احکام، مستحضرید که اولین شخصیتی که به این بحث در قالب عمل می پردازد خود خداوند  
متعال است.

قرآن کریم در سوره حشر، آیه هفتم یا سوره بقره آیه 279 و باز سوره بقره آیه 282 خداوند متعال به نوعی به بیان  
ملاک برخی از احکام می پردازد البته اختصاص به این سه آیه هم ندارد.

چنان که ائمه اطهار؛ امام علی و صدیقه طاهره سلام الله علیهما به بحث ملاکات احکام و فلسفه احکام پرداختند .

در بخشی از خطبه فدکیه 22 یا 23 مورد به بیان ملاکات احکام می پردازند و آن تراث از تراثهای بسیار ارزشمند ما است؛  
سندش هم کامل است اگر مایل بودید هم سندا هم دلالتا باهمین نگاه فلسفی ببینید من مقاله ای دارم فلسفه احکام در  
بیان فاطمه زهرا سلام الله علیها در موسوعه ای که به نام حضرت زهرا چاپ شده است. و مقاله آن جا هست ؛ سند  
، دلالت و بیان همه هست و فضایی که طالبید و شاید هم قبلا هم دنبال کرده باشید آن جا می توانید ببینید. از نظر  
ورود عرض کردم باید بگویم علل و ملاکات احکام از خود خداوند شروع شده اما بحث تدوین این که در قالب کتاب  
دریاید، قضیه مقداری با تاخیر مواجه می شود.

من هم دوست دارم تاریخچه این بحث را مطرح کنم ضمن این که با بیان تاریخچه بحث، ماهیت هم معلوم می شود.

دو هدف را داریم در واقع دنبال می کنیم

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی کتابی دارد به نام الذریعه الی تصانیف الشیعه ؛ ایشان در این کتاب محترم، 22 کتاب از  
عالمان شیعه و از عالمان اهل سنت نمی آورد و صرفا از کتب شیعه بحث می کند که این کتابها از ملاکات احکام و  
گفتگو از آنها بحث می کند.

شاید قدیمی ترین کتاب ، کتاب علل الفرائض و النوافل باشد. اگر دقت کنید از اسم کتاب ، ماهیت ملاکات در می آید شخصیتی است از شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام (محمد بن حسن بن عبدالله جعفری) اگر فرض کنید ایشان از شاگردان امام باقر و امام صادق باشد میدانید برمی گردد به نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم و این کتاب علل را از امام صادق علیه السلام روایت می کند.

من اهل تاریخ نیستم ولی مقداری را که تتبع کردم ، شاید قدیمی ترین اثر را این اثر دیدم .

کتاب علل الکبیر از یونس بن عبدالرحمن او متوفای 208 است قاعدتا اگر پنجاه سال آخر عمرش کتاب را نوشته باشد، می شود نیمه دوم قرن دوم. کتاب العلل فضل بن شاذان هست قرن سوم چون جناب فضل متوفای 260 است و می شود قرن سوم و نیمه اول قرن سوم تا می آید نیمه دوم ولی قهرمان این کار ، و ایستاده برقله، شیخ صدوق است که متوفای 381 است که ایشان متعلق به قرن چهارم است .

من فکر می کردم ایشان یک کتاب دارد همان علل الشرایع که همه دیده ایم.

جناب صدوق چهار کتاب دارد این طور که جناب نجاشی گفته اند.

کتابی که خیلی معروف است علل الشرایع و الاحکام است و این غیر کتاب علل است علل الحج و علل الوضوء و آن که خوشبختانه ما از ایشان داریم گرچه بابها مدیریت نشده ولی حداقل عنوان دارد. وروایات به هم ریخته نیست مثلا اگر علل نماز جمعه یا وجوب غسل جمعه را می آورد همان روایات را می آورد و تمام که می شود می رود سراغ بحث بعد همین وضعیت در میان عالمان اهل سنت هم هست. مثلا سنی ها اثبات العلل یا علل العبودیه یا الصلاة و مقاصدها علل الشریعه و غیر این ها هم دارند البته برمی گردد به اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم مثلا ترمذی متولد 210 است محمد بن عیسای ترمذی راجع به این بحث ها وارد می شود. این گزارشی بود از کاری که بزرگان انجام داده بودند.

خود این بحث تدوین این بحث می رساند که ماهیت ملاکات احکام، مدیریت ملاکات یک بحث تازه ای نیست که دوستان دار العلم ما در تابستان 404 خواسته باشند به آن پردازند بحث کهنی است که بزرگان هماره برایشان اهمیت داشته و ادامه داده اند. تا جایی که مثل شیخ صدوق چهار کتاب در این باره می نویسد الذریعه را که نگاه کنید با سایر آثار بزرگان شیعه هم آشنا می شوید.

اگر اجازه دهید من بعد از این تاریخچه یک مقدمه ای را که واضح هم می نماید عرض کنم و بعد از همین تاریخچه ماهیت علل الاحکام را به دست آوریم. بحث وقتی جا باز می کند که ما به فلسفه احکام علل احکام و فلسفه حکم قائل باشیم .

مطلب این قدر واضح است که نیاز به توضیح ندارد بخش معظمی از جهان اسلام معتقد به این حرفها نیستند. اگر ما بخش عظیمی از جهان اسلام را اهل تسنن بدانیم و اشاعره را در اهل سنت اکثریت بگیریم آنها قائل به تبعیت نیستند و قائل به ملاک و مقاصد نیستند. آنها قیاس می کنند ولی وقتی به بحث ملاکات و علل می رسند انکار می کنند وقتی یک طایفه وسیعی این طور اند ما باید متوجه باشیم که ما الان داریم مسیرمان را از آنها جدا می کنیم . من در کتاب فقه و عقل، حرف خود اشاعره را از خود آنها در این کتاب آورده ام.

که این ها می گویند ما نباید تفوه کنیم به ملاک و علت و فلسفه حکم!! یعنی وقتی شما می گویند حکم ملاک دارد، یعنی خداوند کارش چهارچوب دارد یعنی دارید برای خدا چهارچوب درست می کنید یا قائل می شوید در حالی که خداوند منزله است از این که فاعلیت او را پدیده ای محدود کند. اسکندری در ذیل تفسیر کشاف حمله می کند به زمخشری چون اسکندری اشعری است و زمخشری معتزلی است . عدلیه است مثل ماست و برخی جاها که وارد فلسفه احکام می شود عصبانی می شود و تفسیق و تکفیر می کنند. حتی کسی مثل ابن حزم به این مشکل بر می خورد که خدا که نه ملاک دارد احکامش و حتی کارهای او؛ لا یسال عما یفعل و هم یسألون ؛ در این سوال می شود چرا به خداوند حکیم می گوئیم در

حالی که نه می توانید از کارهای او سوال کنیم و نه فلسفه احکام او را میدانیم؟! چرا به خداوند حکیم می گوئیم؟ جواب

میدهد حکیم اسم علم لا وصف مشتق....

فکر کردید حکیم برای خدا صفت است من کان کاره دارای ضابطه نه علم است مثل این که کسی دختری دارد و بدون این در صدا زدن معنای خاصی را مد نظر داشته باشد به او نرگس خانم می گوید یا پسری دارد که به او احمد اقا گفته می شود. ما این جا هم حکیم را به همین شکل به کار می بریم من در کتاب فقه و مصلحت هم آدرس هم مطلب آورده شده است . ما اول باید موضعمان معلوم باشد؛ اگر در جمع شما از ملاکات احکام و رابطه آن با حسن و قبح و نسبت اعتبار با ملاکات عقلی از این حرفها صحبت می کنیم بر اساس این است که ما تبعیت را پذیرفتیم و پذیرفتیم ملاکات احکام را و لذا تعبیر قدیمی ها علل و کلمه حکمت را که جدید است در این باره بیان شده است.

ما دو کار تا اینجا کرده ایم اولاً تاریخچه بحث چه در بعد عمل و اجرا و چه در بعد تدوین .

ما داریم مسیرمان از مسیر اشاعره جدا می کنیم.

مرحوم سعید رمضان بوتی که در این حوادث سوره به دست داعش کشته شد کتابی دارد راجع به مقاصد آن جا با این مشکل مواجه می شود که اگر اشاعره مبنای کلامی آنها عدم تبعیت است دیگر نباید سراغ قیاس بروند چون قیاس تراشیدن یا رسیدن به یک مناط است که بعد از این مناط در یک موضوع غیر مصرح بتوانند استفاده کنند. سوال این است که شما که به هیچ چیز معتقد نیستید چرا قیاس می کنید؟ این جناب متوجه این تناقض د رکار اشاعره شده است.

و البته خواسته که درست کند که به نظر ما موفق نبوده است اوائل کتاب فقه و مصلحت من بیان سعید رمضان بوتی را آوردم می توانید مراجعه کنید . مصلحت شما بالاتر از این است که بنده از کتاب خودم نامی نبرم و بیان آن جهت راهنمایی شما است و نه منظور دیگری .

سوال: به نظر شما ما ملاکات احکام را چه بگیریم؟ مثلاً آمده بود علل الفرائض یا علل الشرائع و احکام سوال این است که چه در ذهن بزرگان راجع به این تعبیر بوده است ؟

من یک راهنمایی روشی بکنم ؛ قدری مصلحت شما مقدم بر همه این ها است اگر شما در این دوره که هزاران نکته از اساتید بزرگ می بینید؛ ولی اگر به همین یک نکته د رهمین تابستان بگویند یادگرفتید ارزش حضور در کلاس را دارد؛ به نظر بنده اولین چیزی که در تعریف یک مقوله باید بیان شود این که ما اول بدانیم که آن مفهوم چه نیست.

نمیدانم این را شنیدید یا نه ؛ مثلاً شما می خواهید یک پدیده را تعریف کنید مثلاً اگر بگویند به ما علل را تعریف کن؛ می رویم دنبال این که یک جمله اثباتی بیاوریم . به نظرم اول ما باید ببینیم این پدیده ما چه نیست.

ملاکات، چه نیست تا بعد ببینیم چه هست؛ ملاکات علت احکام نیست نگوئید چرا قدیمی ها می گفتند کتاب العلل ؛ آن با اصطلاحی که من به کار می برم متفاوت است. شما میدانید که ما برخی وقتها در حکمی با علتی مواجهیم اگر امام معصوم فرمودند کسی که در ازدحام کشته می شود باید دیه او را بیت المال بدهد چرا؟ چون خون مسلمان هدر نمی رود یا یک مثال کلیشه ای را که علما می زنند عبارت است از این که : الخمر حرام لانه مسکر .

اگر سری به قرآن بزنیم در سوره حشر وقتی انفال را مطرح می کند که این انفال باید دست پیامبر باشد که بین فقرا و ابناء السبیل پخش شود، چه بعد می فرماید : کی لا یكون دولة بین الاغنیاء منکم ؛ از این جهت که تمرکز ثروت نشود.

بنابراین که علت بگیریم ملاکات احکام، علت احکام نیست چرا ؟ چون اگر دقت کنید علتی را که امروزه می گویند، خودش موضوع حکم است. ملاک حکم نیست یعنی وقتی گفته می شود الخمر حرام لانه مسکر البته بنا به تفسیر مثل آقای خویی و نه مثل آقای نائینی در واقع این لانه مسکر؛ خودش موضوع حکم است. یعنی در واقع این طور است الخمر مسکر و کل مسکر حرام والخمر حرام اگر گفته شده بود کل مسکر حرام آیا شما اطلاق ملاک می کردید که این ملاک حکم است؟

درست است که تکوینا ملاک حکم است اما از نظر سند ، موضوع حکم است . اگر یک جایی چیزی علت تام شد، به طور که بدور مداره الحکم وجودا و عدما این دیگر علل حساب نمی شود ملاک حساب نمیشود این را به آن می گویند علت و اصلا موضوع است. پس ملاکات، علل به معنای امروز نیست؛ گذشته ها هم که از علل احکام، صحبت می کردند در واقع از همان حکم صحبت می کردند. در واقع همان فلسفه احکام را بیان می کردند . مثلا صدیقه طاهره وقتی می فرمایند فرض الله الصلاة تنزيها من الكبر یا تنزيها من الشك... این منظور است . این تنزيها من الكبر یا تنزيها من الشك این دیگر موضوع نیست؛ پس علت نیست چنان که ملاکات احکام، مقاصد عالیه شریعت هم نیست.

چقدر من برمی خورم به تعابیر طلاب جوان که در این زمینه ها کمتر مطالعه دارند اما ورود می کنند بحث را از علل شروع می کند علل الفرائض علل الشرایع و سر از مقاصد در می آورد.

اهل فن وقتی از مقاصد صحبت می کنند مقاصد را جمع می آورند و شریعت را مفرد می آورند. ان مقاصد عالیه شریعت را منظور دارند که خداوند در بحث بعث رسل و انزال کتب و تشریع مقررات داشته است . بالاخره سوال می کنم از شما که خداوند متعال هدفی داشته است یا نه؟... هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الحکمة... بعدش می گوید به چه دلیل یا نه؟ یا لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان بعدش می گوید چرا یا نه؟ و هکذا این ها می شود مقاصد عالیه شریعت... در بحث رسل و انزال کتب و تشریع مقررات.

مقاصد عالیه و مقاصد الشریعه .....

ملاکات احکام، مقاصد عالیه شریعت هم نیست آن پدیده ای است جدا که تمام این کارها با ملاکاتش و ... باید به این مقاصد برسد. مثلا اگر خداوند متعال در بخش اقتصاد دستوراتی را میدهد و برای دستوراتش ملاکاتی را بیان می کند می خواهد به آن مقاصد برسد حال یا عدالت است یا آزادی انسانها یا قرب الی الله البته همه این ها درست است اما مراتب دارد. انشاءالله شما اشتباه برخی فضلا را نکنید که با مقاصد وحدت انگاری شود.

و بالاخره ملاکات احکام، سیستم و نظام هم نیست؛

ما معتقدیم اسلام دارای سیستم و نظام است . نظام اقتصادی یا نظام سیاسی درکنار سایر نظام ها و البته مخالف هم داریم مثلا در بخش اقتصاد ممکن است کسی ادعا کند اسلام ، جدا از یک سری احکام اتمیک و خرد نظام اقتصادی هم دارد که نه کاپیتالیسم است و نه سوسیالیسم است نه نظام های اقتصادی تلفیقی امروز است که مجموعه این دستورات ما را باید به آن نظام برسانند در هیچ نظام حقوقی، نظام و سیستم اطلاق ملاک یا فلسفه نمی شود . یک سوالی ممکن است پیش آید و آن این که نظام با مقاصد چه فرق دارد؟

این را احيانا اگر خواستید بنده مقاله ای در این باره دارم تحت عنوان فقه نظام .... چون ناچار بودم نظام را تعریف کنم خواستید به آن جا مراجعه کنید.

به طور معمول، من عهده دار هر مستعملی نیستم به طور معمول و مشهور و متداول وقتی گفته می شود ملاکات احکام، پدیده ای است خارج از موضوع، یعنی موضوع حکم نیست ؛ جزئی و خرد ... چون بنا شد مقاصد و سیستم نباشد، برای حکمی موردی. مثلا قرآن کریم راجع به ربا در سوره بقره شاید آیه 279 باشد وقتی آیه بیان می کند. می فرماید: ربا نگیرید اما سرمایه اتان محفوظ باشد، فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون ؛ این را علت می گیریم میتوانیم از باب ملاک حکم هم بگیریم لا تظلمون و لا تظلمون... البته بعد در بحث اجتهادی آیا می توانیم از این بحث ملاک استفاده کنیم یا نکنیم آن بحث دیگری دارد و ما علل و ملاکات احکام که می گوئیم این است و لذا نگاه کنید گذشته ها هم همین ذهنیت را داشته اند، مثلا محمد بن حسن بن عبدالله جعفری که بنا شد اولین کسی باشد که وارد این کار می شود علل الفرائض و النوافل را دارد. معلوم است که ایشان واجبات را لیست کرده و نوافل را هم لیست کرده و دنبال علت صلات است و علت صوم و علت نماز شب و علت غسل جمعه است . شما علل الشرایع صدوق را نگاه کنید ، علل الشرایع و الاحکام و ربطی هم به مقاصد ندارد. ربطی به نظام و سیستم ندارد و ربطی به علل هم ندارد . ولی مداوما مترصد این

است که فلسفه احکام را بیان کند که این حکم برای چه بوده و ... چرا فلان جا این مقدار ضربه شلاق می زنند و فلان جا این قدر ضربه شلاق می زنند و دلیل آن چیست... و ...

چرا روز جمعه غسلش مستحب است و از این مسائل.

وقتی از تاریخچه صحبت می کنیم ماهیت بحث را هم به ما می گوید و لذا می گوئیم علل الشرائع و نمی گوید علل الشریعة ... که کل حساب کند با یک سری مقاصد عالیه ...

یک جایی می گوید علل الوضوء یا یک جایی می گوید علل الحج... یا علل النکاح یا علل التحلیل النکاح و المتعة .. وقتی از ملاکات و علل صحبت می شود در واقع از پدیده هایی صحبت می شود که برای موارد خرد به کار می رود. انشاءالله که توانسته باشم در این بخش از صحبت این مطلب را هم جا بیندازم . ما در این قسمت سوم با ماهیت ملاکات احکام آشنا شدیم.

سه سوال:

ملاکات احکام با حسن و قبح عقلی چه نسبتی دارد؟

اگر از همان نسبتهای چهارگانه حساب کنیم، عام و خاص مطلق و تباین و من وجه و تساوی و اصلا چه ارتباطی با هم دارند. حسن و قبح عقلی نمیتوانید بگویید ما چه کار داریم با حسن و قبح عقلی.... یک فاضل حوزوی مثل شما باید کاملاً با این نهاد، آشنا باشد. بعدش هم هست امور تکوینی و امور اخروی ... آنها خیلی معطلی ندارد.

حسن و قبح عقلی؛ حتما خواندید میدانید که معمولاً بزرگان ما برای حسن و قبح البته بدون اضافه آن به عقلی سه معنا دارند:

گاهی می گویند حسن و قبح یعنی سازگاری با طبع انسان و ناسازگاری که گاه به جای آن می گویند ملائمت و منافرت ...

یادتان می آید مرحوم مظفر که ایشان هم از قوشچی و .. گرفته است. مثلاً انسان از بوی خوشش می آید اما از بوی بد ، بدش می آید. اولی را می گویند حسن و دومی را می گویند قبیح... مثلاً یک منظره زیبا و یک منظره نازیبا آیا علماً که بحث کردند منظورشان این بوده است؟ به قرینه عقلی منظورشان این نبوده است. چنان که گاهی حسن و قبح می گویند و اضافه هم نمی کنند به عقلی و ... می گویند حسن یا غیر حسن ؛ منظور کمال و نقص است. مثل این که گفته می شود العلم حسن که دارای علم و فضل بودن حسن است. جهل قبیح است غیر حسن است یعنی اولی کمال است و دومی نقص است اما یک معنایی برای حسن و قبح هست که البته خواننده اید یعنی آن چه که اگر انسان انجام بدهد ، مستحق مدح است و اگر بیاوریم در دستگاه شریعت مستحق ثواب است و اگر قاعده ملازمه را بپذیریم می شود واجب و آن چه مقابل است فاعلش مستحق ذم است و اگر در دستگاه شرعی بیاوریم می شود مستحق عقاب و اگر قاعده ملازمه را قبول کنیم استفاده حرمت می شود.

وقتی از حسن و قبح عقلی صحبت می شود و می خواهند در چارچوب اصطلاح حرکت کنند این مراد است؛ و جالب است هر چه آن دو قسم اول مورد قبول همه است این قسم اخیر مورد اختلاف است یعنی هیچ کس حسن به معنای کمال و قبح به معنای نقص را رد نمی کند.

سوال می کنیم که اشاعره چه می گویند یا ابن حزم چه می گوید؟ عدلیه چه می گویند اصلاً در این باره بحثی ندارند. اما در این معنای سوم حسن و قبح عقلی، به این معنا که ما پدیده هایی داشته باشیم حسن که اگر فاعلش انجام داد باید مستحق مدح باشد از طرف ثواب و از طرف صاحب ثواب مستحق ثواب باشد و پدیده هایی که مستحق ذم است و از طرف صاحب ملامت که مولا باشد مستحق عقوبت باشد از دیرزمان اصل این مطلب محل بحث بوده است. آنهایی که می گفتند ما چارچوب نداریم و اگر خداوند می گوئیم حکیم است منظور این است که علم است منکر حسن و قبح عقلی بودند به همین معنا که بیاوریم به ثواب و عقاب و بعد هم بریزیم در چارچوب ملازمه و از آن وجوب و حرمت را

در بیاوریم این از دیرزمان محل بحث بوده است فرض کنید که ما قائلیم که حسن و قبح عقلی داریم ؛ میدانید که برخی از حوزویان ما اگر قاعده ملازمه را حتی قبول هم ندارند. اما اصل این که احکام ملاکات دارند ، قبول دارند. برخی که با ما درگیرند نمی گویند ما حسن قبح عقلی نداریم. و کار خدا ملاک ندارد و حکیم علم ولی می گویند ما نمی فهمیم و نمی توانیم از طریق عقل به احکام برسیم ؛ محقق اصفهانی و شیخ انصاری و ... که برخی جاها گفتند منظورشان این است و لذا تا این جای کار سعی شده که تفاوت با اشاعره معلوم شود. و لودر استنباط معلوم نشود، زیرا معتقدند که ما عقلمان درک نمی کند.

حسن وقبح عقلی را عدلیه قبول دارد. عدلیه هم وقتی می گویم یعنی معتزله و امامیه .

اگر این را گفتیم حسن و قبح عقلی به این معنا....سوال این است که با ملاکات احکام چه نسبتی دارد؟

از نظر مفهوم شناسی تباین است ....ما در مفاهیم چهار تا نسبت نداریم. در مفاهیم دو نسبت داریم یا تساوی است که می گویند مترادف یا تباین است مثلا حیوان با انسان ناطق با انسان که تباین است چون ناطق یک معنا دارد و انسان یک معنای دیگری دارد.

از نظر مفهوم، اصلا این ها به هم ربطی ندارند حسن وقبح عقلی دو مصطلح کلامی است که اگر در اصول و اصول فقه هم آمده است؛ ولی موطن آن کلام است موافقان و مخالفانی دارد.

اما ملاکات احکام در محیط شریعت می آید و در واقع باید بگوئیم جزء فلسفه احکام قرار می گیرد. حالا این که فلسفه احکام را در کدام علم جای دهیم اجازه دهید که من وارد نشوم .

ولی به هر صورت نسبت آنها با هم تباین است اما از نظر مصداق و صدق بر مورد، روی آن نسبتهای چهارگانه باید بگوئیم عام و خاص من وجه است. چون چه بسا حسن وقبحی عقلی باشد که ملاک قرار نگرفته باشد یا للعجب امکان دارد ؟ در جلسه بعد بیان خواهد شد.

ممکن است حسن وقبح عقلی باشد اما ملاک نباشد یا ملاک باشد اما در حسن و قبح عقلی جای نگیرد. این علل الشرایع صدوق را نگاه کنید گاه امام عیله السلام چیزهایی را برای احکام گاه بیان می کنند، که ربطی به این که حسن قبح عقلی را قائل باشیم ندارد .

البته گاهی اوقات هم هست که پدیده ای ممکن است ملاک حکم باشد، هم در دایره حسن وقبح عقلی قرار گیرد پس رابطه آن با حسن قبح عقلی هم تلاش کردم توضیح دهم فضلا این ها هر کدام یک پایان نامه است.

امور تکوینی و امور اخروی ؛ امور تکوینی و ملاکات احکام

ملاکات احکام می تواند اموری تعبدی باشد؛ یعنی شرع مقدس لتعبد این کار را کرده باشد ولی ممکن هم هست که ریشه در خارج دارد . اگر فرمود علت مستحب شدن غسل جمعه وعیدین برای تعظیم به این دو روز هست که مسلمانان این کار را بکنند این یک امر تعظیمی و تکوینی است ...یا امور اخروی ایکاش یک وقتی بود و ما با شما وقت مفصلی بود راجع به امور اخروی بیشتر با هم صحبت می کردیم.

ما یک استخوان لای زخمی داریم اگر یک شیرمرد یا شیرزنی پیدا شود و این را در بیاورد و آن رابطه احکام با امور اخروی است.

آیا شما فکر کردید که این ها چه نسبتی با هم دارند یک فقیه چقدر می تواند امور اخروی را ملاک حکم قرار دهد و بیاورد در ملاکات احکام. مثلا آن جا که می گوئیم حکم ضرری در اسلام نداریم و لو شما هم نگوئید آن چه نداریم این است که حکم مفسده زا نداریم . نه حکم ضرری ولی می گویند و آقایان هم پذیرفتند. این که حکم ضرری نداریم سوال این است که آیا آخرت هم حساب است یا نه؟

ممکن است فرض کنید یک پولی بدهیم و یک قلمبه ثواب گیرم بیاید آیا امور اخروی دخالت دارد یا نه؟

من یک کتابی دارم که هنوز چاپ نشده روش شناسی اجتهاد بایسته شناسی اجتهاد؛ من آن جا یک مقداری ورود به بحث کرده ام . نقش امور اخروی در استنباط احکام .... این بحث ملاکات احکام و امور اخروی به آن جا بر می گردد.

ولی به هر حال علی الحساب بزرگان ما برای امور اخروی، حساسی در استنباط باز نمی کنند مثلاً نمی گویند تو موظفی متحمل ضرر شوی و این واجب را انجام دهی چون در آخرت ثواب ببری. تا این را بگویید می گویند ما کاری به آخرت نداریم ما با توجه به مسائل دنیایی حساب کردیم. ولی این جوری هم نیست که ما قول به شما بدهیم که همیشه این است .

به هر حال تا کنون بحث منقحی در این باره صورت نگرفته است.

شما کفایه و رسائل را خواندید و دروس خارج را هم خوانده اید کجا این گونه بحث ها مطرح شده است؟

ممکن است کسی جسته و گریخته در مقاله ای عنوان کرده باشد اما یک بحث کارتن خواب است ...

برخی وقتها جا ندارد. ملاکات احکام طبیعتاً ربطی به هم ندارد . مفهوم ما ربطی به هم ندارند اما از نظر مصداق به هم مرتبط اند .

و اگر در فقه مطمح نظر نبوده است در شریعت الهی مطمح نظر بوده است.

یعنی باز هم باید بگوییم حداقل عام و خاص من وجه است . مثلاً و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب .. این ملاکی است که اخروی است مثل تعبدیات ممکن است موردی هم باشد که هم امر اخروی باشد هم ملاک احکام هم باشد.

نسبت اعتبار با ملاکات عقلی انشاءالله در جلسه بعد به آن خواهیم پرداخت.